

ساعت ۲۳ به وقت دلتنگی

میلااد حسین زاده

۱۳۹۴

- شبنمی

مهمان گلبرگ گونه هایت شده است

پروانه ای

ز عشق شمع رهایی یافته

و مسلمان آیین تو

و کعبه اش دستان تو شده است

عشق

در باغ نگاهت

ز مهر بانی ات

سیراب گشته

تو با زیبایی آراسته شده ای

و باز هم می پرسند

که چرا عاشقت هستم ...

- در ساحل گونه هایت قدم می زنم

مبادا اشک بریزی

که امواج خروشان اشک هایت

مرا غرق خواهند کرد



- در افکار پریشانم
 واژه ها را فقه می کنم
 مدرام تو را صدا می زنند
 و از زیبایی تو می نوازند
 ولی تو دیگر نیستی
 و نیستی
 که همپنان واژه ها صدايت ميزنند ...

- شعر هایم
 از بی وزنی
 در هوای عاشقان معلق می مانند
 ولی اگر به دل تو نشینند
 کافی است برایم

- از زردی برگ هایی
 که جامه ی برفی به تن کرده اند
 می توان فهمید
 که پاییز هنوز هست
 و دیر نشده است
 برگرد تا از نو شروع کنیم



- هر شب

قهوه ای تلخ می نوشم به یادت

اما

فاطراتت تجاوز می کنند به آرامش

و باز پناه می برم به قرص هایم

می بینی تناقض را در حال روزم ؟ ...

- آورده است نسیم عشق

برایم وعده ای دوست داشتی را

که کمی از

یخ های دلم را آب

و جاری کرد

اما باید بداند

دلی که عادت کرده است به سرما

گرم نخواهد شد این روزها

شاید حتی سال ها ...



- قصه ی تلخ زیستن
 دو به شک شدن در فویشتن
 که چرا آرزو ها کمرنگ می شوند
 و چرا دیگر حرص باغی از میوه های بهشتی ندارم
 ولی این روز ها
 فقط دلم را
 به نقش نگاره ی گل عشق
 بر روی پتویم بسته ام
 که می ترسم آن هم پژمرده شود

- چشمی بیانداز
 به مسافری که جا گذاشته است
 چمدانی از وجودش را
 در نگاهت

- حرف های من به تو را
 کسی فواهد گفت که زبان ندارد
 حال ممکن است
 آن شفص روزگار باشد
 یا ویرانت



- کاش هواپیما
قبل آنکه غرش کند
بر سر دشت لاله
را، شود به سکوت دشت
و بفهمد که
سکوت از عظمت دشت است
نه بی زبانی
و کاش ما انسان ها نیز بفهمیم

- یک خنجران رویا
در کافه های شلوغ
و میزی کنار
پنجره ای رو به دیوار
انگار نبودنت
دوباره فوشمالی ام را فط فطی کرد

پایان

